

سخنرانی دکتر محمد امین احمدی، رئیس دانشگاه ابن سینا، در سمینار پنجاهمین سالگرد علامه شهید سید اسماعیل بلخی



بسم الله الرحمن الرحيم
السلام عليكم ورحمت الله وبركاته

شود موضوع این داستان دنباله دار چیست؟ بنده سرآغاز صحبتیم را از داستان همان خانمی شروع می‌کنم که جناب استاد دانش به روایت علامه بلخی، نقل کرد که خانمی از طبقه فقیر جامعه و ظاهراً از گروه قومی هزاره در برابر تحکم خانمی از طبقه اعیان کابل که به او در «ملی بس» دستور می‌دهد چوکی اش را به او دهد؛ اما خانم فقیر امتیاز و برتری وی را با استناد به این که او مانند وی حق استفاده از بس را با پرداخت پول به دست آورده است، زیر سؤال می‌برد و از جایش برنمی‌خیزد و لباس فاخر وی را ناشی از پول شوهرش می‌داند و اشاره می‌کند که اگر او چادر ندارد، به دلیل تنگدستی است و زنی است که شوهرش را از دست داده است. این داستان بسیار شبیه داستان «روزا بارکس»، زن سیاه‌پوست آمریکایی، است که سرآغاز جنبش‌های حقوق مدنی در آمریکا واقع شد و «مارتین لوتر کینگ» به اعتبار نظری و فکری و سیاسی آن را به نقطه کمالش رساند. اساساً روزا بارکس به این نیت و هدف از جای خود که در چوکی مخصوص سفیدپوستان

عدالت؛ حق فردی است یا قومی؟
نظر به این که وقت بسیار کم است و حضار گرامی هم خسته شده‌اند. من بدون کدام مقدمه‌ای می‌روم سراغ اصل مطلب. در واقع، برداشت من از مبارزات علامه سید اسماعیل بلخی این است که یک فصل از فصول ناتمام عدالت‌خواهی مردم ما است. توضیح این که ما می‌توانیم به تمام مبارزات عدالت‌خواهانه مردم افغانستان یک عنوان بدهیم و این عنوان می‌تواند «داستان ناتمام عدالت‌خواهی» باشد و علامه بلخی یکی از این نویسنده‌گان این داستان است. او یکی از داستان‌های این سلسله داستان‌های ناتمام را نوشته است. این سلسله داستان‌ها از گذشته دور شروع شده و همین اکنون نیز ادامه دارد، یکی از حلقه‌های آن اکنون نوشته می‌شود و هم‌چنان ادامه دارد؛ در فردای افغانستان داستان‌های جدیدی نوشته خواهد شد. برای این که معلوم

است که افراد باید از حقوق و فرصت‌های برابر برخوردار باشند. پس موضوع اساسی عدالت فرد است، نه قوم و قبیله. این اولین اصل مهم عدالت است.

اصل دوم عدالت، انصاف است. انصاف به این معنا است حالا که افراد را دارای حقوق برابر دانستیم و اذعان کردیم که باید از فرصت‌های برابر نیز برخوردار باشند، پس لازم است نهادهایی که می‌سازیم و ساختارهایی را که به وجود می‌آوریم، این حقوق برابر و دسترسی به فرصت‌های برابر از جمله تأثیرگذاری در حوزه عمومی را به صورت برابر برای همگان فراهم کنند. این معنای انصاف است که به موجب آن، نهادها و فرایندها زمینه و سازوکار دسترسی به حقوق، فرصت‌های برابر و تأثیرگذاری برابر را در تعیین سیاست‌های عمومی برای همگان فراهم می‌کنند.



سومین اصلی که در عدالت وجود دارد، دادرسی اساسی است. معنا و مفهوم آن این است که ممکن است قوانین، حقوق برابر را برای همه به رسمیت شناخته باشد و ساختارها و روندها هم به گونه‌ای مقرر شده باشند که فرصت‌های برابر و حقوق برابر را برای همگان تأمین کنند؛ ولی ممکن است که دولت و افراد گاهی در درون ساختار، حقوق افراد را نقض کنند و یا کسانی بکوشند ساختار را از جاده انصاف خارج کنند؛ بنابراین، دادرسی باید وجود داشته باشد تا از تخطی قوانین و ساختار از عدالت و انصاف جلوگیری کند. وقتی که حق یک فرد نقض می‌شود و ساختار از جاده انصاف خارج می‌شود،

نشسته بود، بلند نشد تا جامعه آمریکا برابر شود و نتیجه آن این بود که دموکراسی آمریکا پیشرفته‌تر، مبتنی بر برابری و عدالت گردد و همه شهروندان آمریکا از حقوق مدنی برابر برخوردار شوند. به همین خاطر بود که این حرکت نمادین و مهم آن خانم، بعدها با این تعبیر تحلیل و تجلیل شد که او نشست تا همه آمریکایی‌ها برخیزند. آن خانم هم وطن ما که در آن بس جای خود را به خانمی دیگر از طبقه اعیان شهر نداد و گفت که تو هم پول دادی و من هم دادم و اگر تو چادر داری (چادری (برقع) آن وقت لباس فاخر خانم‌های اشرافی کابل بود)، مرد داری و من اگر چادر ندارم، چون مرد ندارم که به این روزگار افتادم. و مرحوم بلخی این رویداد را الهام‌بخش خود و سرآغاز مبارزات خویش می‌شمارد. بلخی مبارزه خویش را در مسیر عدالت خواهی هرچند به شیوه‌های متفاوت ادامه داد و از این مسیر جدا نشد و لذا بعدها، بعد از رهایی از زندان، در یک سخنرانی در نجف عبارتی بسیار معنادار در شرح حال خویش به کار برد و گفت که «من فرق خود را با پولاد جنگ داده‌ام و استبداد و ارتجاع هرگز در من رسوخ نکرده است.» یعنی هم‌چنان من همان مبارزی هستم که بودم؛ اما روش مبارزه و شیوه مبارزه من فرق کرده است.

خوب است در این جا این نکته را خاطر نشان کنم که ما در مطالعه مبارزات و اندیشه‌های علامه سید اسماعیل بلخی باید سرشت تاریخی، متن و زمینه تاریخی، فراز و فرود و تحول تاریخی، مبارزات و اندیشه‌های وی را در نظر بگیریم؛ یعنی پا به پای زمان کارکردهای ایشان را مطالعه کنیم. اگر در دهه قبل از دموکراسی در اشعار دوران زندان ایشان خواهان جمهوریت بوده است، این به این معنا و مفهوم نیست که وقتی دموکراسی مشروطه در افغانستان با تصویب قانون اساسی ۱۳۴۳ به وجود می‌آید، بازهم جمهوری خواه بوده باشد. فکر می‌کنم با این تحول، یک تحول در منش و شیوه مبارزه مرحوم بلخی به وجود می‌آید [در همین راستا می‌توان افزود اگر در زندان در دوران حاکمیت استبداد نسبتاً مطلقه، دواى درد استبداد را در خون می‌دانست، معنا و مفهوم آن این نیست که در دهه دموکراسی نیز مبارزه پارلمانی و استفاده از آزادی بیان را سودمند نمی‌دانسته است؛ بنابراین، ضرور نیست که ما تمامی حرف‌های مرحوم بلخی را بیانگر دیدگاه ثابت ایشان در همه فصول زندگی وی به‌شمار آوریم. اما این پرسش که داستان ناتمام عدالت چیست؟ برای این که داستان ناتمام عدالت را معنا و تفسیر کنیم، باید به این سؤال پاسخ دهیم که آرمان عدالت و موضوع آن چیست؟ در حقیقت تعریفی که من می‌خواهم از عدالت ارائه کنم، این است که در قدم نخست، عدالت برای فرد است؛ یعنی حق فردی است که هر فرد صرف به دلیل این که یک انسان است، از آن برخوردار است، نه جامعه و گروه؛ یعنی حق جمعی نیست که جمع (برای مثال قوم و قبیله) مالک آن باشد. تعریف اولیه‌ای که از عدالت به دست داده می‌شود، این

است. برای مثال، توجه شما را به مثالی جلب می‌کنم که ما را از دایره هزاره و مصائب بی‌شمارشان خارج کند، در مواجهه با فردی که از قندهار آمده و پشتون است، یک مأمور امنیتی چه واکنش می‌دهد؟ ممکن است بگوید احتمال دارد که این شخص طالب و انتحاری باشد و با پیش‌دواری با آن برخورد کند. این پیش‌دواری از وابستگی قومی آن شخص ناشی می‌شود، شما او را نه به‌عنوان خودش که به‌عنوان قوم‌اش می‌شناسید. این پیش‌دواری، باعث نوعی اعمال تبعیض علیه آن فرد می‌شود. در واقع، بر اساس این‌گونه پیش‌دواری‌ها فردیت فرد در قوم و مذهب‌اش فروکاسته می‌شود و ناپدید شده و دیده نمی‌شود و تبعیض علیه او تحت عنوان قوم و مذهب‌اش توجیه می‌شود. این‌جا است که در واکنش به چنین وضعیتی، نوعی خودآگاهی جمعی تحت عنوان قوم به وجود می‌آید و افراد این گروه قومی برای دفاع از حقوق‌شان و رفع تبعیض از خودشان و یا حفظ هویت‌شان [یعنی زبان، مذهب و فرهنگ‌شان که حق فردی هر یک از اعضای آن جامعه است] متحد و منسجم می‌شوند و یک فریاد جمعی را شکل می‌دهند. این فریاد جمعی و گروهی در صورتی که توأم با درک و شناخت از فردیت هرکس باشد و افراد جامعه مورد نظر به این درجه از تعالی فکری رسیده باشند که فردیت هر شخص را مقدم بر قوم و قبیله و جنسیت‌اش بشناسند، دادخواهی برای انسانیت خواهد بود؛ انسانیت محض و انسانیت فارغ از عنوان قوم، مذهب، نژاد و زبان خاص.

بنابراین، برای این‌که بخواهیم این دادخواهی‌ها به ثمر نشینند و کتاب داستان عدالت خواهی هم‌چنان فصول آن ناتمام نماند، به اعتقاد این‌جانب، راه‌حل اساسی را در این اصل جست‌وجو کنیم که یکایک ما به‌عنوان مردم افغانستان وقتی به کرامت انسانی، قدرت و ثروت بیش‌تر می‌رسیم که به صلح پایدار برسیم. وقتی کشور ما ثروتمند و قدرت‌مند می‌شود که صلح و همکاری وسیع و تعهد به سرنوشت جمعی در یکایک ما به وجود آید. چنین حالتی بدون تحقق عدالت - به مفهومی که توضیح دادم - به‌صورت پایدار محقق نمی‌شود و در واقع، ما الان گرفتار مصائب بی‌شمار انسانی هستیم. تمامی عمر امثال بنده که ۵۶ ساله هستیم، در جنگ و مصائب بی‌شمار آن گذشته است، پس الان داریم در واقع بر سر هیچ رقابت می‌کنیم و قدرت را قومی می‌سازیم. خروج از این مصائب بی‌شمار بشری دلیل کافی است بر این‌که عدالت را قبول کنیم و راه‌حل عملی ساده و آسان برای رسیدن به این توافق این است که وقتی صدای عدالت خواهی از گروهی درد رسیده بلند می‌شود، همه مردم افغانستان از آن حمایت کنند. در این‌جا است که ما به وحدت ملی و اجماع ملی می‌رسیم و کتاب عدالت را تکمیل می‌کنیم. مارتین لوترکینگ همین کار را کرد. مارتین لوترکینگ به‌عنوان یک کشیش و به‌عنوان یک رهبر مذهبی و روحانی آمریکا خواست که یک ادبیات مشترک بین سیاه‌پوستان

آن را برگرداند. این سه اصل اساسی و مهم عدالت است [لکن در این‌جا یک بحث مهم دیگر نیز وجود دارد که مجال طرح آن در این‌جا نیست و آن این‌که آیا می‌توان حق مالکیت فردی و آزادی اقتصادی افراد را جهت رفاه جمعی و عدالت توزیعی بیش‌تر محدود کرد؟] بنابراین، همان‌طوری که عرض کردم، موضوع اساسی عدالت، فرد است؛ اما مرحوم علامه بلخی در مبارزات عدالت‌خواهانه خود از یک قشر جامعه نمایندگی می‌کرد؛ اگر حرکت عدالت‌خواهانه هزاره‌ها و شیعه‌ها را یک بخش از تاریخ افغانستان به حساب آوریم. برای مرحوم بلخی و یا برای این‌جانب که در خدمت شما هستم، هزاره به‌عنوان یک قوم ذاتاً موضوعیت ندارد. هزاره و شیعه وقتی موضوعیت پیدا می‌کند که حق یک فرد و افراد این گروه قومی به دلیل هویت قومی و یا مذهبی‌اش نادیده گرفته شود. اتفاقی که در چنین



حالتی رخ می‌دهد، این است که یک فرد عینی و انضمامی خودش به‌عنوان یک انسان دیده و شناخته نمی‌شود، به‌عنوان هویت جمعی (یعنی قومی و مذهبی) خویش شناخته می‌شود و درباره‌اش بر اساس قومیت و مذهب‌اش پیش‌دواری صورت می‌گیرد و گفته می‌شود چون هزاره هست، باید فلان قانون نانوشته در موردش تطبیق شود؛ چون هزاره‌ها خطرناک‌اند و یا تعدادشان در این مرکز آموزشی زیاد شده است و یا شایسته این پست و مقام نیستند. در نتیجه از امتیازی که برحسب لیاقت باید از آن برخوردار باشد، محروم می‌شود. در واقع، پیش‌دواری بر مبنای قومیت و مذهب علیه افراد، اساس و بنیاد تبعیض



در مبارزه تا جایی که ممکن است، مرزهای قانونی شکسته نشود؛ مگر این که برای از میان بردن قانون ناعادلانه چاره‌ای جز نافرمانی از آن نباشد؛ چون شکستن مرزهای قانونی توجیه اخلاقی مبارزه را تضعیف می‌کند؛ در واقع، فروپاشی اجتماعی را به دنبال خود می‌آورد. در آن صورت مجبور می‌شویم که مبارزه خود را از اول شروع کنیم؛ یعنی حرکت دوباره از صفر.

جنبش روشنایی مدعایش عدالت خواهانه بود. من از همین جا به روح شهدای جنبش روشنایی درود می‌فرستم. جنبش عدالت خواهانه بود، شایسته بود که این جنبش رنگ و لباس قومی و محلی پیدا نمی‌کرد و همه مردم افغانستان از آن حمایت می‌کردند. وقتی که ما بر محور عدالت متحد شویم، بزرگ‌ترین قدرت را تشکیل خواهیم داد و اتحاد ملی را به وجود می‌آوریم. [در این صورت، هیچ سیاست‌مداری و هیچ دولت‌مردی نمی‌تواند قدرت و سیاست را قومی ساخته و برای هر قومی یک وزن خاص قائل شود و هر شهروند را برحسب وزن قومش در ترازوی قدرت وزن کند و سعی در به حاشیه راندن دیگران کند. اهریمن قبیله‌گرایی که سایه شوم آن در این سرزمین از عبدالرحمن به ارث مانده است، برچیده خواهد شد و در آن صورت همه به قدرت و ثروت واقعی خواهیم رسید.]

در این جا باید عرض کنم که مبارزات عدالت خواهانه از خود خصوصیات و شرایطی دارند که اهم آن‌ها در اوضاع و احوال کنونی عبارت‌اند از: قانونی، اخلاقی، و برای رسیدن به عدالت باشد. اول قانونی باشد. در مبارزه تا جایی که ممکن است، مرزهای قانونی شکسته نشود؛ مگر این که برای از میان بردن قانون ناعادلانه چاره‌ای جز نافرمانی از آن نباشد؛ چون شکستن مرزهای قانونی توجیه اخلاقی مبارزه را تضعیف می‌کند؛ در واقع، فروپاشی اجتماعی را به دنبال خود می‌آورد. در آن صورت مجبور می‌شویم که مبارزه خود را از اول شروع کنیم؛ یعنی حرکت دوباره از صفر.

دوم اخلاقی باید باشد. در این راستا در جایی نوشتیم که رأی‌دادن و مشارکت در روندهای دموکراتیک اگر در راستای عدالت باشد، اخلاقی‌ترین مبارزه است. چرا؟ به خاطر این که این نوع مبارزه، هیچ‌گونه فساد و ضرری جانی و مانند آن به بار نمی‌آورد. خون از دماغ کسی به زمین نمی‌ریزد. سرمایه‌های اجتماعی از بین نمی‌رود. ضررهای کلان ایجاد نمی‌شود. در حقیقت یکی از اصول بسیار مهمی که به مبارزه مشروعیت می‌بخشد، این است که آن مبارزه ضررآور نباشد، ضرر عمومی و فردی نداشته باشد. اگر یک مبارزه باعث قتل و کشتار، ویرانی و خرابی گردد، با این پرسش مواجه می‌شود که آیا این مبارزه مشروعیت اخلاقی دارد، قابل توجیه است و یا قابل توجیه نیست؟ لذا راه دموکراسی، بهترین راه و اخلاقی‌ترین راه برای رسیدن به عدالت است؛ بنابراین، ما همیشه مواظب باشیم که مبارزه ما اخلاقی باشد، بعد اخلاقی حتماً داشته باشد؛ چون این نوع مبارزه هم فایده اجتماعی دارد، صرف رعایت یک امر اخلاقی نیست؛ بلکه به لحاظ فواید اجتماعی، فواید کلان را به بار می‌آورد. فواید پایدار اجتماعی به بار می‌آورد. جان استوارت میل، فیلسوف شهیر انگلیسی، در دفاع از آزادی می‌گوید که آزادی چرا اخلاقی است؟ چون آزادی بیش‌ترین سود را به بار می‌آورد؛ یعنی آزادی را بر مبنای فایده اجتماعی‌اش توجیه می‌کند. ما هم می‌توانیم بگوییم که

و سفیدپوستان بر مبنای حقوق شهروندی برابر و دموکراسی کامل ایجاد کند. در صدد این بود که چنین ادبیات ایجاد شود و این ادبیات را ایجاد کرد و مبارزه را از سطح سیاه‌پوستان به کل جامعه آمریکا تعمیم داد و به یک رهبر معنوی کل آمریکا تبدیل شد و آمریکا را در واقع متحول کرد. آمریکای نیمه نخست قرن بیستم را به آمریکای امروزین درآورد. یکی از راه‌کارهایی که ملت افغانستان بتواند متحد شود، در هر جا و هر وقت که صدای عدالت خواهی بلند می‌شود، باید تمام مردم افغانستان از آن حمایت کنند. یک مثال بسیار روشن می‌زنم و از انتزاعیات و کلیات عبور می‌کنم و یک مثال عینی: مثلاً وقتی که جنبش تبسم به وجود آمد، می‌دانیم که جنبش تبسم یک جنبش عدالت خواهانه بود، کاملاً عدالت خواهانه بود، اساسش دفاع از انسانیت بود. شما نگاه کنید که دختر ده ساله و شاید اندکی بیش‌تر را سر بریدند و کشتند، به چه جرمی؟ به جرم قومیت و مذهبش که خود در انتخاب این دو ویژگی هیچ نقشی نداشت؛ یعنی جرم او جز قومیت و مذهبش، چیزی دیگر نبود. این رفتار، توهین به انسانیت و تحقیر و پایمال کردن عدالت در شدیدترین شکلش بود. به‌جا بود که در جنبش تبسم همه مردم افغانستان حرکت و حمایت می‌کرد. عین مثال در مورد جنبش روشنایی نیز قابل تطبیق است. هرچند جنبش روشنایی فراز و فرودهایی بسیار داشته است؛ ولی اصل

یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی
(سمینار پنجاهمین سالیاد علامه شهید سید اسماعیل بلخی)



همان سواد اوین چه سواد کس است

مبارزه اخلاقی در درازمدت بیشترین سود اجتماعی را ایجاد می‌کند. سومین ویژگی یک مبارزه این است که عدالت‌محور باشد. در چه صورتی یک مبارزه را می‌توان عدالت‌محور دانست؟ وقتی عدالت‌محور می‌شود که بتوانیم مشخصاً نشان دهیم که فلان قانون و یا فلان پالیسی و یا فلان ترتیبات اجرایی منجر به تبعیض و نقض حقوق افراد و اشخاص می‌شود و یا دادرسی عادلانه را برای افراد فراهم نمی‌کند و یا به تدریج نهادهای اساسی دولت و ساختارها و فرایندها را از مسیر انصاف و توازن خارج می‌کند. برای این‌که این سخن اندکی واضح شود، یک مثال می‌زنم. ما در ارزگان یک ولسوالی داریم به نام ولسوالی ارزگان خاص. در آنجا تعدادی از قریه‌ها وجود دارند که کاملاً در صلح و آرامش به سر می‌برند، زمینه برای برگزاری انتخابات در آنجا بسیار خوب آماده است؛ ولی حکومت و کمیسیون مستقل انتخابات حاضر به بازگشایی دفاتر انتخاباتی در آنجا نیستند. می‌گویند که آن مناطق در حکم مناطق ناامن است و مانند مناطق ناامن در آنجا نیز انتخابات برگزار نمی‌کنیم. سرانجام، بعد از رجوع مکرر اهالی گفته است که بلی ما انتخابات در آنجا برگزار می‌کنیم؛ اما احتیاج به ثبت نام و نام‌نویسی، استیکر و تطبیق روندهای قانونی نیست. بر اساس تذکره و یا کارت‌های سابق به شکل استثنایی در آنجا انتخابات برگزار می‌کنیم. ببینید این یک مشکل است که ما ساختار و فرایند را غیر عادلانه می‌سازیم و ساختار را یکسان تطبیق نمی‌کنیم؛ در صورتی که شرکت در انتخابات و تطبیق یکسان ساختار حق همه اتباع افغانستان است. در اینجا مبارزه قانونی برای عدالت این است که از ظرفیت‌های قانونی به دقت و مهارت استفاده شود. برای مثال، در این مورد برای رسیدن به عدالت و جلوگیری از انحراف ساختار می‌توان به کمیسیون حقوق بشر شکایت کرد، و این کمیسیون به موجب قانون صلاحیت دارد که شکایات‌های نقض حقوق بشری و حقوق اساسی را به مراجع ذیصلاح ارجاع دهد. یکی از مراجع ذیصلاح که کمیسیون صلاحیت احاله به آن را دارد، کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی است. این کمیسیون می‌تواند از طریق خود این شکایت را به کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی ارجاع دهد. منظورم از ذکر این مثال‌ها این است که مکانیزم‌های حقوقی و قانونی زیاد در این کشور برای دادخواهی و رسیدن به عدالت وجود دارد که متأسفانه این ظرفیت‌ها معطل مانده است و از آن‌ها خوب استفاده نمی‌شود. نخبگان سیاسی و دولت‌مردان افغانستان برای رسیدن به افغانستان خوب، نهادها را باید تقویت کنند و این ظرفیت‌ها را برای رسیدن به عدالت فعال کنند تا ما مجبور نشویم که دوباره از صفر شروع کنیم و یا کسانی به این باور برسند که خشونت راه مناسب رسیدن به عدالت است. مثال دیگر برای مبارزه عدالت‌خواهانه می‌آورم: ببینید یک شهروند (این مثال سیاسی است، باید گفت تا مشکلات اساسی این کشور را نشان داد).

علیه یک دولت‌مرد شکایت می‌کنند، دستگاه قضایی ما نمی‌تواند به آن شکایت رسیدگی کند. شکایت علیه وی و اقدام قانونی در این مورد تبدیل می‌شود به یک مشکل قومی، سیاسی و امنیتی در کشور. چرا؟ چون اقدام قانونی علیه وی به مثابه حذف یک قوم محسوب می‌شود. این وضعیت ما را از عدالت دور می‌کند. فکر نکنید که ما با این تصور که قدرتمندان قومی مشارکت عادلانه را تمایل می‌کنند، به عدالت نزدیک می‌شویم. اگر تعریف ما از توزیع عادلانه قدرت بر این نگاه پدرسالار استوار باشد که حق را از قبيله بدانیم که حضور رئیس قبيله به عنوان پدر قوم آن را تمثيل می‌کند، از این طریق به عدالت - مطابق تعریفی که پیش از این بیان کردم - نمی‌رسیم. مبارزه‌ای که بر این تصور از عدالت استوار باشد، توجیه اخلاقی‌اش ضعیف است؛ چون محورش عدالت نیست؛ محور چنین مبارزه‌ای این است که افغانستان چند قوم است و حق و سهم از آن قوم به‌عنوان یک گروه است؛ یعنی حق و مسئولیت جمعی است نه فردی؛ لذا عدالت وقتی تأمین می‌شود که چند فردی از یک قوم، از جمله رئیس و پدر معنوی قوم، در قدرت باشد و لو این‌که ساختارها و روندها مطابق اصول عدالت - که پیش از این برشمردم - عمل نکنند. این تصور قبيله‌گرایانه و شدیداً جمع‌گرایانه در صورتی که دولت کارکردهای منصفانه نداشته باشد و در راستای اصول عدالت نباشد و خود ماهیت قومی به خود



و مسنجم شدن مردم افغانستان و قدرت مهارناشدنی برای جلوگیری از قومی شدن قدرت و استبدادی شدن آن به وجود می‌آورد. پنجمین نکته‌ای که باید عرض کنم و به عرایض خاتمه ببخشم، این است که نخبگان حاکم بر افغانستان عمیقاً به این نکته توجه کنند که هیچ ملتی را بر مبنای یک روایت رسمی و محدود از تاریخ نمی‌توانیم مقید و محدود و در نتیجه متحد کنیم. امروز نسبت به گذشته یک تحول اساسی به وجود آمده است، اطلاعات تاریخی عمومی و فراگیر شده و با گسترش فضای مجازی، بر دامنه و شدت این آگاهی افزوده شده است و کنترل آن از توان دولت‌های مبتنی بر ناسیونالیسم سنتی بیرون است. من با جناب داکتر شاران صحبت می‌کردم. پیش از این صحبت با ایشان به ذهنم رسیده بود که نام رسمی پادشاهی دولت انگلستان چرا انگلستان نیست بلکه (united kingdom) است؛ یعنی پادشاهی متحده. نمی‌گوید انگلستان؛ در حالی که انگلیس بزرگ‌ترین قوم و زبان انگلیسی بزرگ‌ترین زبان در سطح جهان است. چرا می‌گوید (united kingdom). به‌خاطر این که یک کشور است که از چندین قوم و از چندین ایالت و منطقه با تفاوت‌های فرهنگی و تاریخی تشکیل شده است. آن‌ها نیامده‌اند مانند ما بر تاریخ گذشته یک قوم خود و تاریخ پادشاهان متأخر افغانستان متعصبانه و یک‌جانبه تکیه کنند. طرفدار افتتاح و بازگشایی است. طرفدار این است که اصل اساسی برای متحدشدن بر همه‌شمول‌گرایی است. ما نیز نام‌ها، عنوان‌ها، ساختارها و نمادها را تا می‌توانیم در راستای تفسیری از قانون اساسی همه‌شمول کنیم که مشروعیت و توجیه اخلاقی قانون اساسی و میزان مقبولیت آن را در اذهان عمومی و شهروندان کشور افزایش دهد و در راستای تقویت اصول اساسی آن باشد. تفسیری از مواد آن به دست دهیم که از مشروعیت عمومی و فراگیری بیش‌تر برخوردار باشد.

سیاست‌مداران ما در رسیدن به مسیر عدالت تحت تأثیر القاناتی شدیداً افراطی و قوم‌گرایانه و سلطه‌خواهانه و حتی سنتی قرار نگرفتند. رهبران ما باید قدرت رهبری را داشته باشند، قدرت کنترل داشته باشند تا بتوانند جریان‌های افراطی را در مسیر عدالت و همه‌شمول‌گرایی کنترل و مهار کنند، نه این‌که به‌خاطر انتخابات و یا به‌انگیزه‌های دیگر، در مسیر دیدگاه‌های افراطی قومی و یا سنتی که میراث ناسیونالیسم قوم‌محور قرن نوزدهمی است، گام بردارند. به هر اندازه که ما از این ناسیونالیسم کهنه و منسوخ فاصله بگیریم، به همان اندازه به افغانستان متحد و یکپارچه نزدیک می‌شویم و کتاب ناتمام عدالت‌خواهی را به فصول پایانی اش می‌رسانیم. به روح همه عدالت‌خواهان و شهدایی که در راه عدالت‌خواهی به شهادت رسیده و به‌خصوص مرحوم علامه بلخی و شهدای نیروهای مسلح افغانستان که در این روزها برای دفاع از نظام فعلی که اساس یک نظام عادل را به‌لحاظ حقوقی پایه‌گذاری کرده، درود می‌فرستیم. والسلام.

بگیرد، تشدید می‌شود. برای مثال، یک قوم در معرض خشونت است، دولت از این قوم و سایر اقوام در برابر خشونت طالب و داعش و دیگر گروه‌های تروریستی دفاع نمی‌تواند. در این صورت هر یک از این اقوام احتیاج به یک قهرمان پیدا می‌کند، مثل سایر جاها از جمله یوگسلاویای سابق و یا حوزه دریاچه‌های بزرگ آفریقا و کشورهای جنگ‌زده و گرفتار هزاران بدبختی. هرکدام آن‌ها از خود یک قهرمان دارند. چرا؟ چون قهرمان مهارت خشونت‌ورزی دارد و خوب می‌تواند با خشونت از قوم خود دفاع کند، آن وقت می‌شود قهرمان آن قوم. در نتیجه هر قوم از قهرمان خود دفاع می‌کند و در نتیجه جنگ و دایره خشونت دوامدار در تاریخ این کشورها شکل گرفته است و از این دایره خشونت (در مورد کشورهای دریاچه‌های بزرگ آفریقا) هنوز نجات پیدا نکرده‌اند. در درون این حلقه خشونت زندگی می‌کنند و نفس می‌کشند، ما هم در افغانستان متأسفانه کم و بیش مبتلا به چنین سرنوشتی شده‌ایم.

بنابراین، پیشنهاد مشخص بنده این است که اولاً، دولت ما باید قوی شود. دولت ما امروز برای رسیدن به عدالت اولین وظیفه‌اش دفاع از امنیت عمومی مردم است تا مردم برای دفاع از امنیت خود احتیاج به قهرمان‌های قومی و محلی نداشته باشند. دوم این‌که از مردم در برابر دشمنان تاریخی‌شان دفاع کند. نکته سوم این است که نخبگان و دولت‌مردان ما تمامی زمینه‌ها و ظرفیت‌هایی که در ساختار وجود دارد که می‌توانند زمینه و ظرفیت مبارزه مشروع و قانونی شهروندان را فراهم کنند، فعال نمایند و از این کار هیچ ترس و هراسی به خود راه ندهند. چهارم این‌که - همان‌گونه که در قالب چندین مثال توضیح دادم - عدالت به مفهومی که توضیح دادم، می‌تواند محور مشترک برای مبارزه همه کسانی که به عدالت می‌اندیشند، فراهم کند و هیچ چیزی دیگر نمی‌تواند محور مشترک ایجاد کند. باید این محورهای مشترک را ملی بسازیم، در صورتی ملی می‌شود که وقتی درد به جان من رسید و داعش مرا به صورت سیستماتیک هدف قرار داد، همه باید از من حمایت کنند، نه این‌که هرکدام جدا جدا درد خود را شکایت کنیم. این بسیار یک راهبرد استراتژیک است برای آینده